

وهابیت چیست؟ چه پیشینه و چه
نسبتی با اهل سنّت دارد؟

وهابیت چیست؟ چه پیشینه و چه نسبتی با اهل سنت دارد؟

"وهابیت" نام جریانی فکری - سیاسی است که در قرن اخیر ظهور کرده و پیرو برخی اندیشه های افراطی سده های سوم و چهارم اسلامی است؛ به این جریان "سلفیه" نیز می گویند. بنیان گذار آن شخصی موسوم به محمد بن عبد الوهاب (1115 - 1206ق) زاده عینه یکی از شهرهای صحرای معروف نجد است که از تحجر و خشونت بهره ای تام داشت. در این مقاله به بررسی نسبت وهابیت با اهل سنت پرداخته می شود

مقدمه

"وهابیت" نام جریانی فکری - سیاسی است که در قرن اخیر ظهور کرده و پیرو برخی اندیشه های افراطی سده های سوم و چهارم اسلامی است؛ به این جریان "سلفیه" نیز می گویند. بنیان گذار آن شخصی موسوم به محمد بن عبد الوهاب (1115 - 1206ق) زاده عینه یکی از شهرهای صحرای معروف نجد است که از تحجر و خشونت بهره ای تام داشت.

وی در زمان حیات پدرش که عالم حنبلی برجسته ای بود مجال چندانی برای دعوت به سوی اندیشه های تند و غیر منطقی خویش نیافت، اما پس از درگذشت پدر توانست با طرح و تبلیغ برداشت بی پایه ای از مفهوم توحید و شرک، و بزرگنمایی باورهای خرافی موجود در عربستان، در میان مردم ساده، گرسنه و بدوی نجد نفوذ یابد، و پس از مهاجرت به درعیه و برخورداری از حمایت سیاسی و نظامی حاکم آن، - محمد بن سعود - دیدگاه های قابل انتقاد و نادرست خویش را بر سرتاسر عربستان بگستراند. محمد بن سعود بزرگ آل سعود و نیای پادشاهان کنونی در عربستان سعودی است، که توانست در سایه حمایت خود از نفوذ مذهبی محمد بن عبد الوهاب و تبلیغات وی به سیطره سیاسی بر منطقه دست یابد.

همراهی نفوذ مذهبی و سیاسی این دو در درعیه، نقطه آغاز تاریخ خونین وهابیت به شمار می رود. زیرا محمد بن سعود با فتوای جاهلانه محمد بن عبد الوهاب که عموم مسلمانان غیر وهابی را به نوعی مشرک و شایسته مرگ می پنداشت، مسلمانان و شیعیان بی گناه سرزمین های اطراف را مورد هجوم و تاراج قرار داد، و جنگ های خونین فراوانی را به برخی دولت های اسلامی تحمیل نمود.

پس از محمد بن عبد الوهاب برخی فرزندان و نوادگان او که در عربستان به "آل الشیخ" معروف اند راه او را ادامه دادند و با تألیف رسائل و کتب وهابی، واستفاده از روش های خشونت آمیز نقش غیر قابل انکاری را در تحکیم مبانی و گسترش دیدگاه های وهابی در میان سرزمین های اسلامی ایفا نمودند.

خشونت و تکفیر برجسته ترین ویژگی تاریخی جریان وهابی بوده است؛ ویژگی ای که اکنون نیز در سرزمین عربستان کما بیش به چشم می خورد، و گاهی در فتاوای عجیب مفتیان وهابی علیه شیعیان، و رفتار خشن و بی ادبانه برخی وهابیان با حجاج بیت الله الحرام و زائران مدینه منوره دیده می شود.

وهابیان خود را پیروان مذهب اسلامی نوینی نمی دانند و بیشتر به مذهب حنبلی که یکی از

مذاهب چهارگانه اهل سنت است منتسب می کنند. اما تقریباً تردیدی نیست که مبانی و دیدگاه های اینان تفاوت های جدی و غیر قابل اغماضی با مبانی و دیدگاه های مذهب حنبلی و به طور کلی همه مذاهب اسلامی دارد. از این رو، برخی این جریان فکری - سیاسی را یک مذهب نوین انحرافی بر می شمارند که نسبت قابل توجهی با مذاهب اهل سنت ندارد. به هر حال باید توجه داشت که بسیاری از مخالفان سرسخت این جریان از عالمان برجسته اهل سنت و فقیهان حنبلی بوده اند.

به عنوان نمونه، نخستین کسی که اندیشه های افراطی و خطرناک محمد بن عبد الوهاب را مورد مخالفت و انتقاد جدی قرار داد برادر وی سلیمان بن عبد الوهاب (د. 1210ق) یکی از فقیهان برجسته حنبلی بود که در این باره دو کتاب با نام های "فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبد الوهاب" و "الصواعق الإلهیة فی الرد علی الوهابیة" نگاشت.

مبانی و دیدگاه های جریان وهابی کدام است؟

الف: مبانی اندیشه وهابی

در متون وهابی هیچ واژگانی به اندازه "توحید" و "شرک" به کار نرفته است؛ لذا مهم ترین پایه اندیشه وهابی را باید در ذیل این دو واژه بررسی کرد.

1. توحید

توحید واژه مقدسی است که از فطرت پاک انسان برخاسته، و نه تنها همه مذاهب اسلامی، که همه ادیان آسمانی را به هم پیوند می دهد، و به معنای یگانه شمردن خداوند در آفرینش، تشریع و تدبیر جهانیان است.

روشن است که هر کس با این مفهوم مبارک آشنا و بدان باورمند باشد "موحد" است، و چنان چه مفهوم نبوت پیامبر اکرم حضرت محمد مصطفی (ص) را نیز بشناسد و باور بندد "مسلمان" خواهد بود.

این در حالی است که از دیدگاه محمد بن عبد الوهاب و پیروان او، توحید بر دو بخش است:

توحید ربوبیت و توحید الوهیت.

منظور اینان از توحید ربوبیت اعتقاد به یکتایی

خداوند در آفرینش، تشریع و تدبیر جهانیان است، و منظورشان از توحید الوهیت چیزی است که آن را توحید در عبادت خداوند معرفی می نمایند.

از نگاه وهابیان توحیدی که در برابر شرک قرار می گیرد ترکیبی از هر دو بخش است، بنابراین، امکان دارد کسی به یگانگی خداوند متعال در آفرینش، تشریع و تدبیر جهانیان معتقد باشد، اما کاملاً "مشرک" به شمار آید! بدین معنا که غیر خداوند یکتا را مورد "عبادت" قرار دهد.

چنان که پیداست، وهابیان از "عبادت" نیز تفسیر موسعی ارائه می دهند و آن را شامل هر گونه تعظیم و تقدیس می پندارند. از این رو، بر آنند که مسلمانان با تقدیس برخی چیزها یا جاها، و حتی تعظیم قبور پیامبر (ص) و صالحین در واقع آنان را عبادت می کنند.

از نگاه اینان هر گونه توسل به اولیاء و عرض حاجت در نزد قبور آنان از مصادیق کفر است!

اینان عبادت را علاوه بر اسلام و ایمان و احسان، شامل دعا، بیم، امید، توکل، رغبت، هراس، خشوع، خشیت، انابه، کمک گرفتن، استعاذه، استغاثه، ذبح و نذر می دانند. [1]

طبیعی است که چنین تفسیر فراخ و بی پایه ای از عبادت بسیاری از یکتا پرستان و مسلمانان جهان را در جرگه مشرکان وارد می کند! و این تالی فاسد و لازمه خطرناکی است که متأسفانه وهابیان بی باکانه بدان ملتزم و پای بند هستند!

به طور کلی، دیدگاه محمد بن عبد الوهاب درباره توحید در یکی از رسائل او به نام "القواعد الأربعة" [2] آمده است. او در این رساله مختصر، با استناد به ظواهر برخی آیات و روایات، برای توحید چهار رکن ذکر نموده، که در واقع ارکان وهابیت است:

یکم: دانستن آن که کافران زمان پیامبر (ص) به این که خداوند خالق و مدبر جهان است اقرار داشتند ولی این اقرار آنان را به اسلام وارد نمی نمود.

دوم: آن که کافران زمان پیامبر (ص) می گفتند که جز برای نزدیکی به خداوند و طلب شفاعت بت ها را نمی خوانیم.

سوم: آن که پیامبر (ص) در میان کسانی ظهور فرمود که از حیث عبادت متفاوت بودند؛ برخی فرشتگان، برخی پیامبران و صالحان، برخی درختان و سنگ ها، و برخی خورشید و ماه را می پرستیدند، اما پیامبر (ص) با همه آنان جهاد فرمود و میان آنان فرقی نگذاشت.

چهارم: آن که مشرکان زمان ما از مشرکان زمان پیامبر (ص) مشرک تراند! چرا که مشرکان زمان پیامبر (ص) تنها به هنگام آسایش شرک می ورزیدند و به هنگام دشواری مخلص می شدند، اما مشرکان زمان ما، هم به هنگام آسایش و هم به هنگام دشواری مشرک اند! [3]

وی در رساله دیگری به نام "كشف الشبهات" نیز بر این دیدگاه افراطی پای فشرده، و بیش از 24 بار مسلمانان غیر وهابی را مشرک، و بیش از 25 مرتبه آنان را کافر، بت پرست، مرتد، منافق و شیطان خوانده است! [4]

این دیدگاه عجیب تقریباً در همه منابع وهابی به چشم می خورد. از این رو، برخی چون سید محسن امین عاملی [5] و سید مرتضی عسکری [6] وهابیان را به "خارج" تشبیه، و دیدگاه های اینان را به تفصیل با دیدگاه های آنان مقایسه و تطبیق نموده اند.

شگفتا که محمد بن عبد الوهاب با وجود اهمیتی که برای مسأله توحید قائل بود خدا را جسم می انگاشت، و باور داشت که نشستن خدا بر عرش و نزول او به آسمان دنیا و ثبوت دست و روی و جهت برای او حقیقی است! [7] از این رو است که سلیمان عوده از توحید محمد بن عبد الوهاب با نام توحید صحرایی و بدوی یاد می کند. [8]

برخی محققان معاصر درباره این موضوع کتابی با عنوان الوهابية و التوحید نگاشته اند، و در آن به نقد و بررسی توحید وهابی پرداخته اند. [9]

2. شرک

لازمه تفسیر به رأی و تلقی گستاخانه از "توحید"، برداشت بی پایه، عجیب و خطرناک از "شرک" خواهد بود.

وهابیان شرک را به سه گونه تقسیم می نمایند:

یک گونه "شرک در ربوبیت" است که خود دو بخش می پذیرد: "شرک تعطیل" که کسانی چون فرعون، فلاسفه، عرفا، غلات جهمیه و قرامطه در ذیل آن قرار می گیرند، و این نوع بدترین انواع شرک است [10]؛ و "شرک بدون تعطیل" که کسانی چون نصاری و مجوس، و همچنین "غلات قبر پرست" که برای روح اولیا توان تصرف قائل اند را شامل می شود. [11]

گونه دیگر شرک در توحید اسماء و صفات است که شامل تشبیه خالق به مخلوق می شود و از گونه پیشین بهتر است!

گونه سوم شرک در توحید عبادت است که به دو نوع تقسیم می شود:

یک نوع آن که کسی یا چیزی غیر خدا را بخوانند و از او مانند خدا طلب شفاعت نمایند و نسبت به او مانند خدا خوف و رجا داشته باشند و این نوع "شرک اکبر" است.

نوع دیگر "شرک اصغر" است که به ریاء و خودنمایی و مانند آن اطلاق می شود. [12]

ناگفته پیداست که چنین تقسیم های سلیقه ای و بخش بندی های غیر عالمانه از مفاهیم بنیادین اسلامی خطبی خطرناک و خطایی بس فاحش است.

تردیدی نیست که "شرک" نیز مانند توحید مفهومی کاملاً مشخص و تعریفی روشن و بی ابهام دارد، و آن همانا شریک دانستن مخلوقی با خداوند یکتا در آفرینش، تشریع و تدبیر جهانیان است؛ چیزی که دامن عموم مسلمانان از آن پاک و پیراسته می باشد.

به راستی کدام مسلمان است که کسی یا چیزی را در آفرینش و تدبیر جهانیان و یا تشریع احکام دین شریک پروردگار بی همتا و دارای توانایی و اختیارات او ببیند؟ یا کدامین مسلمان در هر گوشه این جهان، پیامبر اکرم (ص) و پیشوایان معصوم اهل بیت: را جز بندگان برگزیده و اولیای شایسته خداوند بلند مرتبه می انگارد؟!

حسن السقاف در کتاب صحیح شرح العقيدة الطحاوية به تفصیل این مبنای وهابی را به نقد کشیده است. [13] همچنین، استاد جعفر سبحانی درباره این موضوع کتابی با عنوان "التوحید و الشرك فی القرآن الکریم" نگاشته، و در آن مبانی نادرست اندیشه وهابی را مورد ارزیابی قرار داده است.

ب: دیدگاه های جریان وهابی

مبنای متفاوت، ناستوار و بی پایه وهابیان، دیدگاه های آنان را به دیدگاه هایی ناهماهنگ، نادرست و غیر منطقی تبدیل ساخته است. این دیدگاه ها را در چند موضوع می توان بررسی کرد:

1. تکفیر غیر وهابیان

تکفیر عمل شومی است که سرچشمه بسیاری از آشوب ها و فتنه های تاریک جهان اسلام در گذشته و حال به شمار می رود. نقش این عمل زشت و غیر اسلامی در تحولات کنونی و حوادث خونین برخی کشورهای مسلمان مانند عراق و افغانستان برجسته و غیر قابل انکار است.

چنان چه پیشتر اشاره شد، کافر انگاشتن دیگران از مهم ترین ویژگی های وهابیان در گذشته و حال بوده است. اینان بر پایه برداشت نادرستی که از دو مفهوم "توحید" و "شرک" داشته اند بیشتر مسلمانان در سرتاسر جهان را مشرک و سزاوار مرگ پنداشته اند!

اینان به سختی میان شرک جلی (= شریک قرار دادن کس یا چیزی برای خدا) و شرک خفی (= لغزش فکری یا گناه عملی) فرق می گذارند و در تکفیر افراد مسلمان و گروه های اسلامی غالباً شتابزده عمل می کنند.

این در حالی است که قرآن کریم از کافر انگاشتن هر که تظاهر به اسلام نماید بر حذر داشته و فرموده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَايِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ يَمَّا تَعْمَلُونَ خَيْرًا)؛ [14] یعنی: "ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که در راه خدا بیرون می روید بررسی کنید و به کسی که برای شما تظاهر به اسلام می نماید نگویند که تو مؤمن نیستی تا فراخی زندگی دنیا را تحصیل نمایید چه آن که نزد خدا بهره های فراوان است، شما پیشتر چنین بودید پس خدا بر شما منت نهاد، اکنون بررسی کنید، همانا خداوند به آن چه انجام می دهید آگاه است".

در شأن نزول این آیه روایت شده است که پیامبر اکرم(ص) دسته ای از یاران خود را به فرماندهی اسامة بن زید برای جنگ با بنی ضمیره فرستاد. آنان با مردی از قبیله مذکور به نام مرداس روبه رو شدند که مقداری دارایی و شتری سرخ مو داشت. هنگامی که مرداس با سپاه

اسامه رو به رو شد بر آنان سلام کرد و کلمه شهادتین را بر زبان راند، اما اسامه به سخن او توجهی ننمود و وی را به قتل رساند تا دارایی و شتر او را بگیرد! همراهان اسامه پس از بازگشت ماجرا را به پیامبر(ص) گزارش دادند و گفتند: ای رسول خدا! ندیدی که اسامه چگونه مردی را که می گفت "لا إله إلا الله محمد رسول الله" به قتل رساند! پیامبر(ص) وقتی این گزارش را شنید خطاب به اسامه فرمود: با لا إله إلا الله چه کردی؟! اسامه گفت: ای رسول خدا! آن مرد تنها برای این شهادتین گفت که جان خویش را حفظ کند! پیامبر(ص) فرمود: آیا تو دلش را شکافتی و از درونش آگاهی یافتی؟! در این هنگام آیه مذکور نازل شد و اسامه سوگند یاد کرد که دیگر هرگز با کسی که شهادتین را بر زبان می راند نجنگد. [15]

این روایت و روایات فراوان دیگر همه حاکی از آنند که نمی توان کسی را که شهادتین بر زبان می راند کافر یا مشرک دانست و به این بهانه جان و مال او را حلال شمرد. از این رو، هیچ یک از پیشوایان مذاهب و شخصیت های بزرگ اسلامی تکفیر مسلمین را بر خود روا نمی شمرد و عناوینی چون کافر و مشرک را بر اهل قبله اطلاق نمی نمود. به عنوان نمونه، بسیاری از فقیهان شافعی حتی اقتدا به اهل بدعت ها در نماز را روا می شمارند و تکفیر آنان را بر نمی تابند، و این ظاهر مذهب شافعی با استناد به حدیثی است که می فرماید: "بر کسی که می گوید: لا إله إلا الله، و پشت سر کسی که می گوید: لا إله إلا الله نماز گزارید". [16] نووی (د. 6(ع) 6ق) یکی از فقیهان مشهور شافعی می گوید: "همواره همه سلف و خلف (= قدما و متأخران) بر روا بودن نماز پشت سر معتزله و دیگران از اصحاب همه مذاهب اسلامی و روا بودن ازدواج و توارث با آنان و جریان همه احکام مسلمین بر آنان اتفاق نظر داشته اند، و بسیاری از محققان اصحاب ما مانند ابو بکر بیهقی و دیگران، سخنانی که از شافعی و دیگر علما مبنی بر تکفیر قائلان به آفریده بودن قرآن رسیده است را بر کفران نعمت ها و نه کفر حقیقی حمل کرده اند". [17]

ابو بکر بیهقی از زاهر بن احمد سرخسی نقل کرده است که گفت: "وقتی مرگ ابو الحسن اشعری در خانه من در بغداد نزدیک شد، مرا به بالین خویش خواند و گفت: شاهد باش که من احدی از اهل این قبله را تکفیر نمی نمایم، چه آن که همگان معبود واحدی را قصد می کنند و اختلاف شان تنها در عبارات است". [18] ذهبی نیز پس از نقل این حکایت می گوید:

"من نیز چنین دیدگاهی دارم؛ و شیخ ما ابن تیمیه نیز چنین دیدگاهی داشت و در اواخر عمرش می گفت: من احدی از امت را تکفیر نمی کنم، و با اشاره به حدیث نبوی "لا يحافظ على الوضوء إلا مومن" بر آن بود که هر کس با وضو به نمازهای واجب ملتزم باشد مسلمان است". [19]

از این جا روشن می شود که وهابیان بر خلاف اجماع اهل علم و دیدگاه همه عالمان اهل سنت زبان به تکفیر امت گشوده اند و از راه سلف صالح منحرف شده اند. استاد جعفر سبحانی درباره این موضوع کتابی با عنوان ایمان و الکفر پرداخته، و در آن مسألة تکفیر اهل قبله را مورد نقد و بررسی قرار داده است.

2. بدعت دانستن تبرک و استشفاء به آثار اولیای خدا

یکی دیگر از دیدگاه های بی پایه وهابیان که مخالف با کتاب خدا، سنت پیامبر(ص)، روش سلف صالح و احادیث ائمه اهل بیت: است، بدعت دانستن تبرک و استشفاء به آثار اولیای خداست. قرآن کریم در داستان زیبا و آموزنده یوسف(ع) می فرماید:

«اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَيْ يَأْتِ بِصِيرًا»؛ [20] یعنی: «این پیراهن من را ببرید و بر چهره پدرم بیافکنید تا بینایی خویش را بازیابد». و در ادامه می فرماید: «قَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا»؛ [21] یعنی: «چون بشارت دهنده آمد آن پیراهن را بر چهره یعقوب افکند و وی بینایی خویش را باز یافت».

در این دو آیه تبرک و استشفاء به پیراهن یوسف(ع) و تأثیر مبارک و شفابخش آن مورد تأیید قرار گرفته است.

همچنین، قرآن کریم از متبرک بودن برخی مکان ها و مبارک بودن اولیای خدا خبر می دهد. به عنوان نمونه، درباره مکه و مسجد الحرام می فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ»؛ [22] یعنی: «همانا نخستین خانه ای که برای مردم نهاده شد همانی است که در مکه مبارک و هدایتی برای جهانیان است». و درباره قدس شریف می فرماید:

«الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ»؛ [23] یعنی: «مسجد الاقصای که پیرامون آن را برکت دادیم». و درباره سرزمین لوط [24] و سرزمین سلیمان [25] نیز چنین تعبیری دارد. و درباره ابراهیم(ع) و فرزندش اسحاق می فرماید: «وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَاقَ»؛ [26] یعنی: «و برکت نهادیم بر او و بر اسحاق». و از زبان عیسی(ع) می فرماید:

«وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ»؛ [27] یعنی: «خداوند مرا هر جا که باشم مبارک قرار داده است». روشن است که تبرک به این برکات آسمانی و بهره مندی از آثار معنوی این اماکن متبرک و اولیای خداوند کاری روا و بسیار شایسته است.

در منابع روایی اهل سنت اخبار فراوانی وارد شده است که از تبرک جستن و استشفای صحابه به آب وضو، [28] کاسه [29] و دست های پیامبر(ص) [30] حکایت دارد.

به عنوان نمونه، روایت شده است که وقتی رسول خدا(ص) وضو می گرفت مردم آب وضوی آن حضرت را می گرفتند و به صورت و بدن خود می مالیدند؛ آن حضرت فرمود: چرا این کار را می کنید؟ عرض کردند: تبرک می جوئیم، رسول خدا(ص) بی آن که از این کار نهی کند فرمود: هر کس دوست دارد که خدا و پیامبرش او را دوست بدارند باید به راستی سخن گوید و امانت دار باشد و همسایه خود را آزار نکند. [31]

ابن حبان در صحیح خود بابی را با عنوان ذکر ما يستحب للمراء التبرک بالصالحين و أشباههم [32] و بابی را با عنوان ذکر إباحة التبرک بوضوء الصالحين من أهل العلم [33] گشوده و احادیثی را در این باره گرد آورده است.

گویا با نظر به این آیات و روایات است که بسیاری وهابیان ناگزیر به تفکیک شده اند و تبرک جستن و استشفای به آثار پیامبر(ص) در زمان آن حضرت را روا می شمارند اما پس از آن حضرت و در زمان ما را روا نمی دانند! در حالی که چنین تفکیکی به هیچ روی منطقی و قابل قبول به نظر نمی رسد؛ زیرا بدون تردید آثار منتسب به پیامبر(ص) پس از وفات آن حضرت انتساب خود را از دست نمی دهند و به خاطر همین انتساب بر برکات معنوی خویش باقی هستند.

از این گذشته، از نظر تاریخی تردیدی نیست که صحابه پیامبر(ص) پس از وفات آن حضرت به آثار بر جا مانده و قبر مطهر آن حضرت تبرک می جستند و استشفا می نمودند. تا جایی که بخاری در صحیح خود بابی را به ذکر این موضوع اختصاص داده و به تبرک جستن صحابه و دیگران به آثار بازمانده از پیامبر(ص) پس از وفات آن حضرت تصریح کرده است. [34]

به عنوان نمونه، کاسه ای که پیامبر(ص) از آن آب نوشیده بود پس از آن حضرت مورد تبرک و استشفای قرار می گرفت، [35] و کفش ها و جامه آن حضرت به این منظور نگاه داشته می شد. [36]

همچنین، روایت شده است که روزی مروان بن حکم مردی را یافت که روی خود بر قبر شریف پیامبر(ص) نهاده است، پس به او گفت: هیچ می دانی چه می کنی؟! آن مرد سر از قبر برداشت و معلوم شد که ابو ایوب انصاری از صحابه برجسته رسول خدا (ص) است. ابو ایوب پاسخ داد: آری می دانم! به نزد رسول خدا(ص) آمده ام نه به نزد سنگ! شنیدم رسول خدا (ص) می فرماید:

بر دین هنگامی که اهلش عهده دار آن شده اند گریه نکنید، هنگامی بر دین بگریید که غیر اهلش کار آن را بر عهده گرفته اند! [37]

از این روایت به دست می آید که دیدگاه مروان بن حکم اموی مانند دیدگاه وهابیان بوده، یا به تعبیر دقیق تر، دیدگاه وهابیان مانند دیدگاه مروان بن حکم اموی و هم فکran منافق اوست که می خواستند نام و یاد پیامبر(ص) باقی نماند، و آثار و نشانه های آن حضرت به کلی فراموش شود.

3. روا ندانستن زیارت قبور پیامبر(ص) و اهل بیت:

یکی دیگر از دیدگاه های عجیب وهابیان روا ندانستن زیارت حرم پیامبر اکرم(ص) و مشاهد ائمه اطهار: است. ظاهراً بنیان گذار این دیدگاه ابن تیمیه (د.ع 28 ق) بوده است که زیارت قبر مطهر پیامبر(ص) را عبادت آن می انگاشت و بر آن بود که این کار مانند کار مشرکان است! پندار عجیبی که سخت مورد مخالفت علمای اسلام قرار گرفت.

وهابیان به پیروی از ابن تیمیه و مخالفت با اجماع علمای اسلام زیارت روضه نبوی را بدعتی نامشروع و بستری برای شرک و غلو می شمارند.

گاهی جهالت اینان چنان به جسارت آمیخته می شود که زائران بارگاه ملکوتی رسول خدا(ص) را زائران سنگ و آهن می پندارند و زائران شیفته اهل بیت: را "بندگان قبور" لقب می دهند! در حالی که بی هیچ تردیدی زیارت رسول خدا(ص) و ائمه طاهرين: بنا بر آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و دیدگاه قطعی اهل بیت: و فتوای همه علمای مذاهب اسلامی مشروع بلکه مستحب مؤکد است. قرآن کریم آمدن به نزد پیامبر(ص) را منشأ برکات معنوی فراوان می داند و می فرماید:

"وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا"؛ [38] یعنی: "هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آن که به اذن خدا اطاعت شود، و اگر آن ها هنگامی که به خود ستم می کنند نزد تو بیایند و از خداوند طلب آمرزش نمایند و پیامبر برایشان طلب آمرزش نماید همانا خداوند را توبه پذیر و مهربان خواهند یافت."

روشن است که ارتباط معنوی پیامبر(ص) با امت اش پس از مرگ منقطع نمی شود و حضور معنوی آن حضرت در همه زمان ها امری قطعی و قابل احساس است.

قرآن کریم پیامبر اکرم(ص) را شهید و گواه این امت لقب می دهد و می فرماید:

"فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا"؛ [39] یعنی: "چگونه خواهد بود هنگامی که از هر امتی گواهی بیاوریم و از این امت تو را به عنوان گواه بر آنان بیاوریم".

تردیدی نیست که لازمه گواه بودن پیامبر [40] بر امت آگاهی آن حضرت از احوال و اعمال امت است، زیرا بدون این آگاهی گواه بودن آن حضرت معقول نخواهد بود.

آیات دیگری نیز وجود دارد که برای اثبات حضور معنوی پیامبر(ص) و آگاهی آن حضرت در زندگی و مرگ قابل استناد است.

افزون بر این آیات، روایات فراوانی در منابع روایی شیعه و اهل سنت به چشم می خورد که بر اهمیت و استحباب زیارت قبر پیامبر(ص) تأکید می کند.

به عنوان نمونه، در منابع روایی شیعه از آن حضرت روایت شده است که فرمود: "مَنْ زَارَنِي حَيًّا وَمَيِّتًا كُنْتُ لَهُ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ"؛ [41] یعنی: "هر کس مرا در زندگی و پس از مرگ زیارت کند در روز قیامت شفیع او خواهم بود".

همچنین، در منابع روایی شیعه، از آن حضرت روایت شده است که فرمود: "مَنْ زَارَنِي أَوْ زَارَ أَحَدًا مِنْ ذُرِّيَّتِي زُرْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَنْقَذْتُهُ مِنْ أَهْوَالِهَا"؛ (2) یعنی: "هر کس من یا یکی از فرزندان مرا زیارت کند در روز قیامت او را زیارت خواهم کرد و از ترس های آن رهایی خواهم داد".

در منابع روایی اهل سنت نیز از رسول خدا(ص) روایت شده است که فرمود: "مَا بَيْنَ قَبْرِي وَمَنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ"؛ [42] یعنی: "ما بین قبر من و منبرم بوستانی از بوستان های بهشت است".

همچنین، در منابع روایی اهل سنت، از آن حضرت روایت شده است که فرمود: "مَنْ زَارَ قَبْرِي بَعْدَ مَوْتِي كَانَ كَمَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي"؛ [43] یعنی: "هر کس قبر مرا پس از مرگم زیارت کند مانند کسی است که مرا در حال حیاتم زیارت کرده باشد".

همچنین، در روایاتی از طریق اهل سنت تأکید شده است که صحابه پیامبر(ص) قبر مطهر آن حضرت را زیارت می کرده اند. [44] استاد جعفر سبحانی در کتابی با عنوان "الزيارة في الكتاب و السنة" به روایات فراوان اهل سنت در این باره اشاره کرده، و درباره سند و دلالت آن ها به تفصیل سخن گفته است. [45]

از دیگر دلایل روا بودن زیارت قبر پیامبر(ص) اجماع مسلمین است. بنا بر تعبیر برخی علمای اهل سنت، بسیاری از علما و فقهای برجسته مسلمان به بعد اتفاق نظر مسلمین بر روا بودن زیارت روضه نبوی تصریح، و تأکید کرده اند که اختلاف نظر آنان تنها در وجوب یا استحباب آن است. به این معنا که آیا زیارت قبر شریف پیامبر (ص) واجب است یا مستحب؟! بنابراین کسی که در اصل روا بودن آن اختلاف نماید بر خلاف اجماع مسلمین سخن گفته است. وهابیان در برابر این دلایل روشن چنین استدلال می کنند که حتی اگر زیارت قبر پیامبر (ص) عیناً شرک نباشد، ممکن است به ویژه در برخی عوام به شرک و غلو در جایگاه پیامبر (ص) منتهی شود. لذا از باب سدّ ذریعة گناه و پیش گیری از چنین عواقبی باید از زیارت قبر آن حضرت منع نمود! اما ناگفته پیداست که چنین منطقی و استدلالی بسیار سست و غیر قابل قبول است، زیرا اولاً، عواقب منفی مورد ادعا مسلم نیست و نمی توان میان زیارت قبر مطهر پیامبر اکرم (ص) و غلو در آن حضرت ملازمه ای بر قرار نمود. بلکه چه بسا بتوان از زاویه دیگری نگریست و گفت که زیارت قبر آن حضرت ممکن است به زنده ماندن تعالیم و یادآوری سنت آن حضرت کمک، و ارتباط معنوی امت با تاریخ اسلامی خود را تحکیم نماید. لذا از باب فتح ذریعة صواب (= فراهم ساختن زمینه خیر) و رعایت مصلحت امت باید زیارت قبر پیامبر (ص) را روا،

3. زینی دحلان، الدرر السنیه فی الردّ علی الوهابیه، ص4، به نقل از ابن حجر، مکتبه ایشیق، استامبول، 13(ص)6ق

بلکه بسیار نیکو دانست.

ثانیاً، به فرض پذیرش احتمال زیاده روی و انحراف باید گفت که احتمال کذایی به زیارت قبر پیامبر

(ص) منحصر نیست و همواره در رابطه با بسیاری از اعمال دینی و شعائر مذهبی می تواند مطرح باشد.

روشن است که اگر چنین احتمالاتی مبنای حکم شرعی قرار گیرد بسیاری از اعمال دینی و شعائر مذهبی تعطیل خواهد شد!

4. روا ندانستن شفاعت خواهی، توسّل و استغاثه به پیامبر(ص) و اهل بیت:

یکی دیگر از دیدگاه های نادرست وهابیان که انتقاد علمای شیعه و اهل سنت را برانگیخته است، روا ندانستن شفاعت خواهی، توسّل و استغاثه از پیامبر(ص) و اهل بیت: است.

شفاعت خواهی، توسّل و استغاثه در اصطلاح معانی نزدیکی دارند. شفاعت خواهی از پیامبر(ص) به معنای طلب وساطت و دعای آن حضرت جهت آمرزش گناهان، و توسّل به اولیای خدا به معنای وسیله قرار دادن آنان برای تقرّب به درگاه خداوند، و استغاثه از آنان به معنای مدد گرفتن از ارواح طیبه آنان است که بنا بر آیات قرآنی و احادیث نبوی و روایات فراوان اهل بیت: مشروعیت دارد. قرآن کریم در ضمن آیه ای می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا)؛ یعنی: "و اگر آن ها هنگامی که به خود ستم می کنند نزد تو بیایند و از خداوند طلب آمرزش نمایند و پیامبر برایشان طلب آمرزش نماید همانا خداوند را توبه پذیر و مهربان خواهند یافت".

روشن است که طبق این آیه آمدن به نزد پیامبر(ص) و طلب وساطت و استغفار آن حضرت، و وسیله قرار دادن وی و یاری گرفتن از آن بزرگوار برای آمرزش گناهان روا شمرده شده است. و چرا چنین نباشد؟! در حالی که قرآن کریم فرستادن آن حضرت را رحمتی برای جهانیان می داند: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)؛ [46] و وجود آن بزرگوار را منشأ برکات فراوان و ایمنی از عذاب الهی یاد می کند و می فرماید:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ)؛ [47] یعنی: "خداوند هرگز آنان را در حالی که تو در میانشان هستی عذاب نمی کند و همچنین هرگز عذاب کننده آنان نیست مادامی که استغفار می کنند".

از این گذشته، قرآن کریم بر امکان، وقوع و مشروعیت خصوص شفاعت پس از اذن الهی تأکید می کند و می فرماید:

(مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ)؛ [48] یعنی: "هیچ شفيعی وجود ندارد مگر پس از اذن خداوند".
(لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا)؛ [49] یعنی: "مالک شفاعت نیست مگر کسی که نزد خداوند عهده دارد".

و درباره فرشتگان می فرماید: (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ)؛ [50] یعنی: "از آن چه پیش روی و پشت سرشان است آگاهی دارد و آنان شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که مورد رضایت باشد و آنان از بیم خداوند هراسانند".
بنابراین، چه بی انصاف و گستاخند کسانی که طلب شفاعت از پیامبر رحمت (ص) و توسّل و استغاثه به آن حبیب خدا را بیهوده می دانند و ناروا می شمارند! افزون بر این آیات، احادیث فراوانی در تأیید شفاعت خواهی، توسّل و استغاثه به پیامبر اکرم (ص) و به طور کلی اولیای خدا وارد شده است که بر شگفتی دیدگاه بی پایه وهابیان می افزاید. به عنوان نمونه، در منابع روایی اهل سنت از صحابی برجسته عثمان بن حنیف نقل شده است که گفت:

مردی نابینا به حضور پیامبر (ص) رسید و گفت: از خدا بخواهید که مرا عافیت دهد! پیامبر (ص) فرمود: اگر بخواهی برایت دعا می کنم و اگر بخواهی این کار را به تأخیر می اندازم که برایت بهتر خواهد بود. مرد نابینا تقاضای خویش را تکرار کرد، پس پیامبر (ص) او را امر فرمود که به

نیکی وضو بگیرد و دو رکعت نماز بگذارد و این دعا را بخواند:
"اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ يَنِّيكَ مُحَمَّدٌ (ص) نَبِيَّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي تَوَجَّهْتُ بِكَ إِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي هَذِهِ فَتَقْضِ لِي اللَّهُمَّ شَفِّعَهُ"؛ یعنی: "خداوند! من از تو مسألت می نمایم و به وسیله پیامبرت محمد (ص) که پیامبر رحمت است به سوی تو توجّه می کنم، ای محمد! من به وسیله تو به سوی پروردگارم در مورد این حاجت ام توجّه کردم تا برایم برآورده سازی؛ خداوند! آن حضرت را شفیع من کن".

این حدیث شریف که بسیاری از اهل سنت بر صحت و اعتبار روایی آن تأکید کرده اند، [51] در منابعی چون مسند احمد بن حنبل، [52] منتخب مسند عبد بن حمید (د. 24، ص. ق)، [53] سنن ترمذی، [54] سنن ابن ماجه، [55] سنن نسائی، [56] صحیح ابن خزیمه (د. 311، ق)، [57] مستدرک حاکم، [58] و منابع فراوان دیگر به چشم می خورد و به روشنی طلب شفاعت، توسّل و استغاثه از پیامبر (ص) را مورد تأیید قرار می دهد. افزون بر این، در منابع روایی اهل سنت روایات فراوانی گرد آمده است که از طلب شفاعت، توسّل و استغاثه صحابه پیامبر (ص) به آن حضرت حکایت دارد.

بسیاری از صحابه برای برآورده شدن حوائج خود آن حضرت را واسطه می ساختند و به دعای آن بزرگوار دل می بستند. [59] در منابع روایی شیعه نیز در این باره احادیث فراوانی وجود دارد. به عنوان نمونه، از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:
"إِنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) شَفَاعَةً فِي أُمَّتِهِ"؛ [60] یعنی: "همانا رسول خدا (ص) را درباره امت اش شفاعتی است".

و در صحیفه سجاده که از اصیل ترین منابع شیعی و کتب اسلامی است بارها شفاعت پیامبر اکرم (ص) مورد طلب و درخواست قرار گرفته است. [61]

روشن است که بر خلاف پندار وهابیان، امکان شفاعت به عنوان لطفی الهی هرگز بستری برای گناه و مشوّقی برای نافرمانی نخواهد بود. زیرا چنان چه از آیات قرآنی به دست آمد، این لطف امید بخش موقوف به اذن خداوند و تنها شامل حال کسانی است که اجمالاً مورد رضایت باشند. چنان چه از رسول خدا (ص) روایت شده است که در ضمن حدیثی فرمود: "فرشته پروردگارم به نزد من آمد و مرا میان ورود نیمی از امتم به بهشت و شفاعت مخیر نمود، پس من شفاعت را برگزیدم. برخی صحابه آن حضرت گفتند: از خداوند بخواه که ما را در شفاعت تو قرار دهد! آن حضرت فرمود: شما و هر که بمیرد در حالی که چیزی را شریک خدا قرار نداده است در شفاعت من هستيد." [62]

از امام صادق (ع) نیز روایت شده است که در ضمن حدیثی فرمود:

"شفاعت پیامبر (ص) و شفاعت ما با گناهان شما از بین می رود، بنابراین، ای گروه شیعیان! با اتّکای به شفاعت ما گناه نکنید، زیرا به خدا سوگند کسی که گناهی کبیره انجام دهد مشمول شفاعت ما نمی شود تا آن گاه که درد عذاب را بکشد و ترس دوزخ را ببیند." [63]

و نیز از همان حضرت روایت شده است که در واپسین لحظات عمر شریف خویش خطاب به خویشان و شیعیان خود فرمود: "إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخَفًّا بِالصَّلَاةِ"؛ [64] یعنی: "همانا شفاعت ما به کسی که نسبت به نماز خود کم توجّه باشد نمی رسد".

جالب است که بسیاری از وهابیان روا بودن شفاعت پیامبر (ص) در روز قیامت را باور دارند، اما خواستن آن در دنیا را روا نمی دانند! در حالی که اگر امکان شفاعت آن حضرت در روز قیامت وجود داشته باشد - که به طور قطع چنین است - خواستن آن در دنیا امری طبیعی به نظر می رسد. بلکه چه بسا بتوان نخواستن چنین فضل الهی و مهر نبوی را کاری ناروا و نشان از غفلت

و قساوت قلب دانست! آن چه افزون بر این بر روا بودن طلب شفاعت پیامبر (ص) در دنیا دلالت دارد روایاتی است که از طلب شفاعت صحابه از آن حضرت حکایت دارد؛ کاری که به طور قطع در دنیا واقع شده است! [65]

5. شرک پنداشتن سوگند به غیر خدا

وهابیان هر گونه سوگند خوردن به غیر خدا را شرک می دانند و سوگند خورنده آن را مشرک می خوانند! در این باره پیش از هر چیز باید دانست که سوگند خوردن هر چند صادقانه باشد چندان زیبا و زینده انسان مؤمن و پرهیزکار نیست. هم چنان که اگر غیر صادقانه باشد گناهی است بسیار بزرگ.

نیز باید دانست که سوگند خوردن به نام غیر خدا کاری ناشایست و نکوهیده است، و اگر کسی اراده سوگند دارد بهتر است به نام خداوند یکتا سوگند یاد کند. زیرا احتمالاً سوگند یاد کردن به یک چیز به معنای بسیار بزرگ داشتن آن چیز است، و چنین معنایی جز در رابطه با پروردگار بزرگ صادق نیست.

در این باره احادیثی از رسول خدا (ص) و ائمه اهل بیت: نیز رسیده است که می توان به برخی از آن ها اشاره نمود. به عنوان نمونه، در منابع روایی شیعه از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

”جز به خداوند سوگند یاد نکنید، و هر که به خداوند سوگند یاد می کند باید راست گوید، و هر که برای او به خداوند سوگند یاد می شود باید راضی گردد، و هر که راضی نگردد از خداوند بیگانه است.“ [66]

و در منابع روایی اهل سنت نیز وارد شده است که آن حضرت با سوگند خوردن به غیر خدا به سختی برخورد فرمود.

با این حال، به نظر می رسد که وهابیان در رابطه با این مسأله از حدّ منطق و اعتدال خارج شده اند و به افراط و زیاده گویی دچار آمده اند. زیرا سوگند یاد کردن هرگاه به چیزی غیر خدا باشد به معنای خدا پنداشتن آن نمی باشد و به سختی می توان از آن با عنوان شرک به معنای حقیقی یاد کرد.

به نظر می رسد سوگند به غیر خدا توسط خود خداوند، پیامبر (ص)، صحابه و اهل بیت آن حضرت: واقع شده است. تردیدی نیست که اگر سوگند خوردن به یک چیز ضرورتاً به معنای شریک قرار دادن آن برای خداوند بود خداوند یکتا خود به غیر خویش سوگند یاد نمی کرد، در حالی که قرآن کریم پر از سوگندهای الهی به پدیده های هستی است. هر چند این مسأله نمی تواند دلیلی برای نیکو بودن سوگند بندگان به غیر خداوند تلقی شود، اما به طور قطع می تواند دلیلی بر عدم دلالت چنین سوگندی بر اعتقاد شرک آمیز باشد.

رسول خدا (ص) برای کسی به جان پدرش سوگند یاد کرده، [67] و امیر مؤمنان علی (ع) به جان خویش، [68] و برخی دیگر از ائمه اهل بیت: به خانه خدا [69] سوگند خورده اند. و از میان صحابه کسانی چون ابو بکر، [70] عمر بن خطاب، [71] عائشه، [72] ابن عباس، [73] اسماء بنت عمیس، [74] اسید بن حضیر [75] و بسیاری دیگر به جان خویش یا جان دیگران سوگند یاد کرده اند.

در احادیثی نیز سوگند یاد کردن به غیر خدا صریحاً یا ظاهراً روا شمرده شده است. [76] به این ترتیب، شاید بتوان گفت سوگندی که لازم است صرفاً به نام خداوند یاد شود سوگندی است که شکستن آن موجب کفّاره می شود؛ و گر نه سوگندی که بدون اراده جدی بر زبان جاری می گردد و برای آن شکستن یا کفّاره ای وجود ندارد رواست که به غیر خدا یاد شود.

چنان چه سوگند پیامبر (ص) و ائمه معصومین: ابر گونه اخیر می توان حمل کرد.

پی نوشت ها

- [1] . محمد بن عبد الوهاب، الأصول الثلاثة و أدلتها، ص6، رئاسة ادارات البحوث العلمية و الافتاء و الدعوة و الإرشاد بالمملكة العربية السعودية؛ همو، الجامع لعبادة الله وحده، من مجموعة التوحيد، ص265، مكتبة الرياض الحديثة
- [2] . این رساله با نام أربع قواعد الدين تميز بين المؤمنين و المشركين نیز چاپ شده است.
- [3] . محمد بن عبد الوهاب، القواعد الأربعة، صص38-43، رئاسة ادارات البحوث العلمية و الافتاء و الدعوة و الإرشاد بالمملكة العربية السعودية؛ همچنين، نك: همو، تفسير كلمة التوحيد، من مجموعة التوحيد، ص251
- [4] . فراتی، رهیافتی بر علم سیاست و جنبش های اسلامی معاصر، ص204، مركز جهانی علوم اسلامی، 1378ش
- [5] . كشف الارتباب، صص96-105، مؤسسة انصاريان، قم: "فی شبه الوهابيين بالخوارج و ذلك من عدة وجوه"؛ و سپس 13 وجه را برای این شباهت ذکر می نماید. به عنوان نمونه، شعار خوارج "لا حكم إلا لله" بود و شعار وهابیان "لا دعاء إلا لله"، "لا شفاعة إلا لله"، "لا توسل إلا لله" و مانند آن است، کلمات حقّی که برداشت باطلی از آن ها شده است. همچنين، خوارج نسبت به ظواهر شریعت التزام شدید داشتند و وهابیان نیز همان گونه هستند. خوارج سایر مسلمانان را تکفیر می نمودند و مال و خون و عرض مخالفان خود را حلال می شمردند و روش وهابیان نیز همین بوده است...
- [6] . سيد مرتضى عسکری، معالم المدرستين، 62/1 و 63، مؤسسة النعمان، بيروت، 1410ق
- [7] . الفجر الصادق، صص26 و 27، مكتبة اشيق، استانبول، 1984م
- [8] . عصام العماد، متن سخنرانی جریان های جديد وهابیت، سایت مجمع جهانی شیعه شناسی و پایگاه اطلاع رسانی رسا
- [9] . کورانی، الوهابية و التوحيد، دار السيرة، بيروت، 1419ق
- [10] . سليمان بن عبد الله بن محمد، تيسير العزيز الحميد في شرح كتاب التوحيد، ص27، مكتبة الرياض الحديثة
- [11] . همان، ص28
- [12] . همان، صص28 و 29
- [13] . حسن بن علی السقاف، صحيح شرح العقيدة الطحاوية، ص105، دار الإمام النووي، عمان و الاردن، 1416ق
- تکفیر غیر وهابیان، بدعت شمردن تبرک و استشفای به آثار اولیای خدا، روا ندانستن زیارت قبور پیامبر 9 و اهل بیت:، روا ندانستن توسل و استشفاع به آنان و شرک پنداشتن سوگند به غیر خدا.
- [14] . نساء/94
- [15] . طبری، جامع البيان، 304/5
- [16] . رافعی، فتح العزيز، 254/4، دار الفكر؛ نووی، المجموع، 331/4، دار الفكر
- [17] . نووی، روضة الطالبين، 460/1، دار الكتب العلمية، بيروت
- [18] . بیهقی، السنن الكبرى، 207/10
- [19] . ذهبی، سير أعلام النبلاء، 88/15، مؤسسة الرسالة، بيروت، 1413ق
- [20] . يوسف/93

- [21] . یوسف/96
[22] . آل عمران/96
[23] . اسراء/1
[24] . انبیاء/71
[25] . انبیاء/81
[26] . صافات/113
[27] . مریم/31
[28] . صحیح بخاری، 167/4؛ صحیح ابن حبان، 82/4
[29] . صحیح بخاری، 252/6
[30] . صحیح بخاری، 165/4
[31] . عبد الرزاق، المصنّف، 7/11
[32] . صحیح ابن حبان، 317/2
[33] . همان، 82/4
[34] . صحیح بخاری، 46/4؛ باب ما ذکر من درع النبى (و عصاه و سیفه و .. من شعره و نعله و
آئینه ممّا تبرک به أصحابه و غیرهم بعد وفاته.
[35] . صحیح بخاری، 252/6؛ باب الشرب من قدح النبى و آئینه
[36] . صحیح بخاری، 47/4
[37] . مسند احمد، 422/5؛ مستدرک، 515/4
[38] . نساء/64
[39] . نساء/41
[40] . حمیری، قرب الاسناد، ص65، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم، 1413ق؛
[41] . ابن قولویه، کامل الزیارات، ص41، نشر الفقاهة، 1417ق
[42] . بیهقی، السنن الکبری، 246/5
[43] . سنن الدارقطنی، 244/2، دار الکتب العلمیة، 1417ق؛ مجمع الزوائد، 2/4؛ طبرانی،
المعجم الأوسط، 94/1؛
[44] . بیهقی، السنن الکبری، 245/5
[45] . سبحانی، زیارة فی الکتاب و السنّة، ص53
[46] . انبیاء/107
[47] . انفال/33
[48] . یونس/3
[49] . مریم/87
[50] . انبیاء/28
[51] . به عنوان نمونه، نک: سنن ابن ماجه، 442/1؛ قال أبو اسحاق: هذا حديث صحيح؛ و
مستدرک، 313/1؛ هذا حديث صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه.
[52] . مسند احمد، 138/4
[53] . منتخب مسند عبد بن حميد، ص148، مكتبة النهضة العربية، 1408ق
[54] . سنن ترمذی، 229/5
[55] . سنن ابن ماجه، 441/1
[56] . نسائی، السنن الکبری، 168/6

- [57] . صحیح ابن خزيمة، 226/2، المكتب الاسلامی، 1412ق
- [58] . مستدرک، 313/1
- [59] . به عنوان نمونه، نک: مسند احمد، 352/2 و 248/5؛ صحیح بخاری، 40/7
- [60] . برقی، المحاسن، 184/1، باب الشفاعة
- [61] . علی بن الحسین (، الصحيفة السجادية (أبطحی)، ص198، 270، 291، 299، 434 و 446، مؤسسة الامام المهدي (، قم، 1411ق
- [62] . مسند احمد، 404/4
- [63] . کافی، 469/5
- [64] . المحاسن، 80/1؛ کافی، 270/3
- [65] . مسند احمد، 404/4
- [66] . اشعری، احمد بن عيسى، النوادر، ص50، مدرسة الامام المهدي (، قم، 1408ق؛ کافی، 438/7
- [67] . مسند احمد، 231/2 و 334/4؛ سنن دارمی، 371/1؛ صحیح مسلم، 32/1؛ سنن ابن ماجه، 903/2؛ سنن ابی داود، 97/1
- [68] . نهج البلاغة، 127/2
- [69] . کافی، 203/1؛ ابن بابويه، الامالی، ص779
- [70] . شافعی، کتاب المسند، ص336
- [71] . مسند احمد، 141/6
- [72] . صحیح بخاری، 218/5؛ صحیح مسلم، 61/4
- [73] . صحیح بخاری، 220/5
- [74] . مستدرک، 162/3
- [75] . مسند احمد، 354/4
- [76] . وسائل الشیعة،